کلیات نظم ولا

مشتمل بر قصائد کہ بمدح اعلیحضرت حضور پر نور بندگانعالی متعالی مدظلہ العالی

والی سلطنت آصفیہ بنظم آمدہ و غزلیات و قطعات تاریخ و غیر ذالک

نتیجہ فکر

خان بہادر شمس العلماء نواب عزیز جنگ بہادر ولا تخلص

وظیفہ یاب حسن خدمت

مطبوعہ عزیز المطابع حیدرآباد دکن

[illegible]

...تاریخی منظوم گوهر فکر بحر العلوم ریخته کلک فصاحت رقم زبدة الشعرای عجم آقا میرزا ابوالفضل خاقانی ثانی مؤید الشعراء و مؤید تخلص اصفهانی

...الله ازین باهنر وجود عزیز — که کس چو او بجهان نیست در کمال تمیز
...بیگ بهادر تووده خان ولا — که هست یوسف قدرش بمصر وهر عزیز
...ی ازین تبحر وجود دانشور — که دامنش صدف خاطرست گوهر بیز
یگانه جوهر کان کمال ناموری — که هست گنج ضمیرش چو بحر لولو خیز
کند ز خویش بهر لحظه دفتری انشا — ز نظم و نثر که حیران شوند اهل تمیز
...کی نبوده چو او از مصنفان زمن — که بوده اند و ازین پیش و هرچه آید نیز
مصنفی که تصانیف دیگران آمد — بجنب نغز تصانیف او ملالت خیز
زهی قصائد و دیوان نغز بنیانش — که داده است نگارش ز کلک سحر انگیز
...ی کلام بلیغش شهیر هند نژاد — فکنده شهره ز ملک عراق تا تبریز
بجنب گوهر نظمش نیرزدی چو خزف — بهای نقد کلام کسان به نیم پشیز
بر بیان فصیحش لسان سحبان چیست — که دم کند چو باشد به پلارک تیز
در ابتدای همین کلیات نظم ولا — یکی کتاب حیوة العزیز آمد نیز
...ه از سوانح ایام زندگانی خود — درو نموده نگارش ز کلک گوهر ریز
چه فرخجسته کتاب بدیع آثاری — که جاودانه عروس زمانه راست جهیز

بعهد دولت شاه دکن نظام الملک	که شان و شوکت او برتر است از پرویز
که هست آن شه‌نشین آصف سلیمان قدر	که صیت حشمت او رفته تا عراق و حجیز
کشید زیور طبع خجسته در بر خویش	مر این کتاب که باقیست تا برستاخیز

مؤیّد از پی تقریظ سال طبعش گفت
نمود صرف عطای هنر حیات عزیز
۱۳۲۸ هجری

تقریظ در نثر ریختهٔ کلک وحید العصر - افضل العلماء - الشیخ علی اکبر بن الشیخ مصطفی الشروانی الشماخی

(بسم من جعل لسان الشعراء مفتاح خزائنه)

بر طالبان لآلی و جواهر کنوز - و عاشقان مضامین دقائق رموز مستور نماناد که درین زمان بهجت توامان و سعادت قران موفق شدم بملاحظهٔ کلیّات نظم عالیجناب فضائل مآب خان بهادر بدر الفضلاء و شمس العلماء نواب مستطاب عزیز جنگ بهادر المتخلص بولا دام مجده و زاد توفیقه که او هست الارض والسماء که مشتمل است بقصائد مدح ولی النعمه خود اعلیحضرت حضور پرنور بندگانعالی متعالی دام سلطنته و بغزلیات و رباعیات و قطعات تاریخ بطور عجیب و طرز غریب مانند بوستان و گلستان پر از انواع معانی شقائق و ریحان و مثل خزائن و دفائن مملو از درر و جواهر بیان (رباعی)

این نسخه که آراستگی چون چمن است ٭ چون صحن چمن پر از گل و یاسمن است ٭ تشبیه توان کرد بصحن چمنش ٭
لیکن چو نظر کنی در اینجا سخن است ٭ (ع) هر نکته از و شگفته باغی ٭ افروخته تر ز شب چراغی ٭

نفسش چه طراوت جوانی ۞ عقیده‌اش چه آب زندگانی ۞ نه غنچه مناسبت این معانی را گل ریاحین (صه) گل در چمن پژمرده میباشد ۞ وین گلستان همیشه می باشد ۞ وجه مشابهت این دقائق را بدر ثمین (صه) سخن گنجیست و دل گنجور این گنج ۞ و در و میزان عقل و جان گهرسنج ۞ درین میزان عدل گنج سنجان ۞ که عقلش گفته شد گفته جان ۞ سخن در گفته ریزد آنقدر در ۞ که چون خالی شود عالم شود پر ۞ الحق قلم از تحریر بدائع این کتاب قاصر و زبان از تقریر مناقب آن قاصر چگونه چنین نباشد ملاحظه دقائق و حقائق این کتاب مستطاب که بالفاظ شیرین و بیانات نمکین خالی از قلق و اضطراب و عاری از اندماج جلباب است چشم را ضیاست و دل را جلاست و فکر را صیقل و عقل را راه نماست ـ سلاست بیانش مایه ذوق نهان اهل زبان و مضامین دقیق لطافت نشانش حلاوت بخش بیان ـ خلاصه اینست که وجود باجود مصنفش که هندی نژاد است مایه ناز معاصرین عجم و زبدهٔ سخنوران حیدرآباد است طالبان کمالات و خواستگاران مقامات را سزاوار است رجوع باین کتاب و التذاذ و بهره وری ازوی که بمنزله سرمشق فاضل و استاد کامل است در ترقی مدارج کمالات در این باب همین قدر کافیست که حضرت ختمی مرتبت فرمودند صلوٰة الله علیه و آله ـ انّ من الشعر لحکمةً و انّ من البیان لسحراً (صه) سخن ملهم است منشور قدم را ۞ معلم شد سخن لوح و قلم را ۞ دبستان ازل در ها کشادند ۞ قلم را لوح در دامن نهادند ۞ جهان او را دبستان پر اطفال ۞ الف با خوان او عقل کهن سال ۞

ختم شد

حیوة العزیز

یعنی

مختصر سوانح عمری مصنف این کتاب

بسم اللہ الرحمن الرحیم

بهترین یادگار و درخور اعتبار سوانح کسی است که بهٔ خودش قلمبند کرده. آیندگان از احوال پیشینیان هیچ خبر ندارند و با وصف مساعی جمیله و احتیاط کاملهٔ سوانح نگار را بعد چندان نتوان آن را درخور اعتبار شمارند. ما که به پنجاه و هشت سالگی رسیده‌ایم اگر از احوال ماضیهٔ خود وقتاً بوقت مضمونی مرتب نداشتیم و این کار را بر حافظهٔ خود می‌گذاشتیم خود ما را آسان نبود که از عهدهٔ این کار برآییم و بهر واقعه را بصداقت و اطمینان زبان کشاییم تا به آیندگان چه رسد. بنا بر علیه مناسب خیال کردیم که در آغاز کلیات نظم خود مختصری از سوانح عمر خویش هدیهٔ ناظرین با تمکین کنیم. آنانکه این را از اندازه درست شمارند عیبی ندارد که بگذارند.

(۱) اسم و حسب و نسب و مرز و بوم

(۱) احمد عبد العزیز نائطی. شافعی المذهب. نائطی لقب. پدر بزرگوارم مولوی حاجی محمد نظام الدین بن مولوی محمد حسین بن محمد عبد اللہ بن مولوی ادریس بن محمد عبد اللہ بن حافظ عبد القادر بن حافظ درویش بن حافظ ابراهیم عرب. قریشی. نائطی. شافعی. و از شقیقه‌ام

زبیده بیگم بنت غازی الدین خان بن رفیع الدین خان برادر محمد عبد الله اول بن مولوی ادریس
نائطی که ذکرش بالا گذشت ـ مادر والدهٔ ما هنده بنت رازقی اعظم ادیس داشته و والدهٔ ما حمیده ام
بنت محمد سعید نیو رلقب نائطی است که با خانوادهٔ نواب نجیب الامراء دبیر الدوله منشی الملک
امیر دربار کرناٹک تعلّق داشت ـ حافظ ابراهیم عرب در سنهٔ نهصد و هشتاد هجری با اهل قوم
و علائق خود از بلاد عرب بهند آمده و در قصبهٔ کوکن اقامت اختیار کرد ـ قبیلهٔ ایشان بنوائط
معروف که تحقیقش را در تالیف خود (تاریخ النوائط) نوشته ایم ـ سلسلهٔ نسب و حسب ما به سیدنا
جعفر طیّار میرسد ـ رضی الله تعالی عنه ـ

(۲) گویند که ولادت ما به مستقر ضلع نلور بتاریخ دوازدهم ربیع الاول سنه هزار و دو صد
هفتاد و دو هجری) واقع شد جدّ فاسد ما غازی الدین خان مغفور ما را به تهنیت همین دختر خود سپرد
که الیه تعلّم ما محمد رکن الدین مغفور بود و بیاد داریم که بعد تسمیه ما جدّ فاسد ما تعلیم می داد و بسیار دوست
می داشت و بخیال داریم که در عمر شش سالگی لفظی که می شنیدیم به قافیهٔ آن لفظها می آوردیم
و غازی الدین خان مغفور میفرمود که این علامت شاعریست که قضا و قدر به فطرت این
پسر ودیعت کرده فراموش نکرده ایم که روزی منجمی با او ملاقات کرد و زایچهٔ ما را دید و گفت
که بخت و اقبال این صاحبزاده در خور آن است که حکومت این ضلع بدست او باشد
جدّ فاسد ما آب بچشم آورد و گفت که این علامت قلّت زندگی است که در پیرایهٔ دیگر
نشانش میدهی زیرا چه درین روزها حکومت شاهی باقی نمانده است منصوبهٔ تو امر محال است
بیچاره منجم خیلی منفعل شد و گفت که چنین باشد ـ از قدرت الهی نباید که عجب کنید لیکن است

که شما پسر زمینی دیگر بروید و مقوله من که مبنی بر علم من است صادق آید. جد فاسد ما شکر خندی کرد و گفت که (ع) این خیال است و محال است و جنون. چو ما وطن خود را چه طور از دست دهیم و کجا برویم. سلسله کلام طول نکشید مجتهج بیچاره به غصه است برخاست و گفت نمیدانستم که شما اینگونه خیالات فاسده دارید. بالجمله هشت سالگی تا پاره سبق قول و کریما رسیدیم که ورق جمعیت برهم خورد و جد فاسد ما در علالت یک روزه بمرض فالج بمرد. در خاندان ما تهلکه عظیم برپا شد (ع) که سنگ تفرقه دوران در آستین دارد۔

(۳) چون این خبر به بنی عم پدر ما (وجیه الدین خان معنی تخلّص) به حیدرآباد رسید باجازت سالار جنگ مختار الملک اعظم او را طلبیده کرد و اصرار فرمود که زودی هر چه تمامتر خود را و برادران خود را بحیدرآباد رسوادر رسانند تا والد ما جد ما در سنه هزار و هشتاد هجری بحیدرآباد آمد و در قریب زمان بحکم سالار جنگ اعظم بر عهده سررشته داری ضلع پالم علاقه صرفخاص مامور شد و در انتظام جدید که مقارن آن پیش آمد بحسن سعی مولوی سید محمد مودودی مغفور معتمد صدر المهام عدالت (مهتمم تحصیل) دارالقضای بلده گردید و متصل آن (مهتمم دیوانی بزرگ) شد و سپس بر نظامت سوم عدالت دیوانی بلده جا گرفت و از همین خدمت وظیفه حسن خدمت حاصل کرد۔ و در سنه هزار و سه صد و هفت هجری به سوم ماه شوال داعی اجل را لبیک اجابت گفت ــ

(۲) تعلیم و تربیت

(۱) تعلیم ابتدائی فارسی متعلق به پدر ما بود یعنی تا گلستان پیش او درس گرفتیم و پس از آن پیش فضائل مولوی سید شجاعت علی مدراسی بهره اندوز شدیم و پس بخدمت شیرین سخن خان

راقم تخلص بتکمیل رسانیدیم و از مولوی حبیب الله ذکا تخلص که ناظمی از ابنای وطن ما بود و در روش خیالی و فارسی زبان خیلی نام داشت درس رسائلی چند از تالیفات اسدالله خان غالب خواندیم و از پس رحلتش به فیضان همین پرورش مولوی محمد بیان سها تخلص بهره بهم رسانیدیم۔

(۲) زان پس به تلمذ مولوی محی الدین احمد ناظمی مدراسی و مولوی سید غلام دستگیر عروجی سوادی بهم رسانیدیم و از مکارم و فضائل مولوی وجیه الدین و مولانا محمد شهاب الدین مدراسی نعمتی از فن فقه حاصل کردیم۔

(۳) مذاق ادب ـ فیضان صحبت مولوی سید علی کامل لکهنوی است و از سیدی ابوبکر بن شهاب الی یومنا هذا سیما در نظم عربی تلمذی داریم۔

(۴) در فن سیاق از آنکه مناسبت طبعی داشتیم بلطف مولوی عبدالسلام عرشی و مولوی ولی الله نیتنوی و سید سجاد علی لکهنوی بهرهٔ وافر اندوختیم تالیف ما (سیاق دکن) هدیه دقائق سنجان این فن است

(۵) عروض و جمل ودیعت استاد ازل و فیضان صحبت قدر بلگرامی و کامل لکهنوی بجائی رسانده که تالیف ما (غرائب الجمل) مصداق اوست۔

(۶) معلومات فن فلاحت نتیجه مطالعه کثیره باشد و تالیفاتی چند که درین فن لطیف داریم ذکر آن بجای خودش می آید۔

(۷) فن لغت در هر منزل و مرتبه خواجه تاش ما بود ـ دریافت حقیقت هر لفظ و تحقیق ماهیت هر شئی جزو فطرت و ودیعت قدرت گردیده یاد داریم که در عهد طفولیت دو سه بار در شیرازه های مختصر

الفاظ معلومه و مفهومه را جمع کردیم و (لغت عزیزش) نام نهادیم و بعمر پانزده سالگی ذخیرهٔ الفاظ جدیده که بخیال ما در غیاث اللغات نبود جمع آوردیم و در اوائل ملازمت هر لفظی را که از اصطلاح ملک بگوش ما می خورد وجه تسمیهٔ آنرا می جستیم - تالیف ما (مصطلحات دکن) نتیجهٔ آنست - استادی مولوی سید علی کامل وانما می گفت که تلاش طبیعت شما درخور آنست که در زمانی مؤلف فرهنگی باشی - رحمت بر روانش که مردم شناسیش پیشین گوئی (آصف اللغات) کرد که فی زماننا زیر تالیف ماست

(۸) حافظ محمد باقر زرین قلم در حیدرآباد مردی بود که در عرصهٔ خوش قلمی از شهر استاد لقب داشت از مکارم فیضان صحبتش بهره بدست آمد - خدایش بیامرزد که بحسن توجه در عرصهٔ قلیل خطاطی ما را بمیز رساند که در خوش قلمان حیدرآباد تخصیصی پیدا کردیم -

(۹) لطف سخن فهمی و سخن سنجی پیدا کردهٔ حضرت معنی و حضرت ذکاست از حسن توجه شیرین سخنان راقم تخلص و مولوی نجم الدین حسن خان افضل مغفور - حالا در حلقهٔ سخن گویان تخلص ما ولاست الحاصل تعلیم ما غیر مرتب و غیر مکمل محض است من آنم که من دانم و بر بیچیدانی خود پشیمانم -

نقش پای رهروان فکر استاد من است — آنکه می گیرد سبق طبع خداداد من است
دولت کسب کمالی نیست میراث کسی — جوهر ایران کنون در حیدرآباد من است
پایهٔ فکرم ز بیت شعر را کرد آسمان — این جگر کاوی که دارم سنگ بنیاد من است

(۳) احوال ملازمت وظیفه حسن خدمت

(۱) والد ماجد ما سلسلهٔ تعلیم ما را طول نداد و در فکر ما ختن بندی ما افتاد - همدرین روزها بمساعدت بخت سلطان تان خوش قلم و فارسی دانان ساده رقم را در حلقهٔ سرکاری منزلتی بو -

واز امیدواران ملازمت جامع این همه صفت را خصوصیتی. پس بر موقع خلوی خدمتی به پیشدستی والدم بنده عریضهٔ خود را پیشگاه صدر المهام عدالت فرستادیم مولوی سید محمد مودود مرحوم که معتمد صدر المهام عدالت و قدردان هر علم و فن و معاون یاران وطن بود (خدا ایشان در جوار رحمت خود جا دهد) خوش قلمی عریضه را خیلی پسندیده در فارسی زبان امتحانی گرفت و بستم ذیحج سنه هزار و دوصد و نود هجری بمشاهرهٔ سی روپیه بار امامور و مقرر کرده مولوی محمد حمید الدین مرحوم که ناظم اول عدالت دیوانی بود حکم داد که به پیشدستی والد ماجد ما خدمت (اظهار نویسی) اهل مقدمات را بفارسی زبان سرانجام دهیم. و رای خدمت مفوضهٔ ما تبیضه نویسی مراسلت دفتر فوقانی بخصوصیت خوش قلمی با ما متعلق شد. اگرچه از خدمت حقیقی بسیار عدیم الفرصت بودیم و مهلتی برای خدمت ثانی نداشتیم ولیکن امتثالاً لامر الحاکم. صبح پیش از وقت مقررهٔ دفتر می رفتیم و شام تا ساعت هفت مصروف این کار می ماندیم. نتیجهٔ این محنت شاقه زود برآمد و در همهٔ اهلکاران دفتر امتیازی با دادند. مسلمانان سیاق دان را حکام آن زمان به تعجب می نگریستند و می دانستند که سیاق حصه برهمنان دکن است. پس مهارت ما در سیاق نوبت بدینجا رساند که از مشاهرهٔ سی بچهل روپیه ترقی کردیم. دیر نگذشت چهل به پنجاه گرائید و در انتظام جدید سررشته بندوبست بهفتاد و پنج و در مقارن آن بمشاهرهٔ هشتاد و پنج روپیه ترقی یافتیم و پس از آن در مجلس مالگزاری سرکار آصفیه محاسب صرف خاص شدیم بمشاهرهٔ صد و بست و پنج و زان بعد محاسب مجلس شدیم به مشاهرهٔ صد و پنجاه و در قرب زمان بمشاهرهٔ صد و هفتاد و پنج عهدهٔ تحصیلداری بدست آمد و زان پس. مجلس صرف خاص ما را بمشاهرهٔ دو صد

روپیه منتظم دفتر خود مقرر کرد و بعد از انکه مجلس برخاست شد بمشاهرهٔ دوصد و شصت صدر
منتظم دفتر صدر محاسب سرکار عالی قرار یافتیم و باز بعد از آنجا بمشاهرهٔ سه صد پرسنل اسسٹنٹ
شدیم و هم در آن دفتر بمشاهرهٔ چهارصدی مددگار موازنه قرار یافتیم تا آنکه بترقی عهدهٔ بالاتر مشاهرهٔ
ما را به پانصد رسانند و پس ازان ملازمت ما بدفتر معتمد مالگزاری بمشاهرهٔ پانصد و پنجاه منتقل شد
و مددگار معتمد مال قرار یافتیم تا آنکه بصلهٔ خدمات ما بمشاهرهٔ ششصد اول تعلقه دار ضلع شدیم و در
سنه ۱۳۲۵ فصلی بعد ملازمت بست و سه سال ما را از همین خدمت سبکدوشی حاصل شد و چهارصد
روپیه وظیفه حسن خدمتم عطا گردید۔

(۲) هشت سال دیگر در پائگاه نواب سرو قار الامرا مغفور بمشاهرهٔ هزار و دوصد روپیه
فرائض خدمت معتمدی و صدر تعلقه داری را سرانجام دادیم و حالا صد و پنجاه روپیه وظیفهٔ حسن
خدمت از علاقهٔ ممدوح هم می یابیم۔ مجموعهٔ وظیفهٔ ما پانصد و پنجاه روپیه معاوضهٔ عرق ریزیهای
خدمت است که تا مدت سی و یک سال سرانجامش دادیم و در هر دو وظائف بالا مراعات
خاص به تسلیم حسن خدمت و جگرکاویهای ما بحق ما مرعی داشته اند که در هر درجه ملازمت آغاز
کار خدمت از ساعت هفت صبح می شد و انجامش بساعت هشت شب۔ بالجمله عرض
نتائج حسنهٔ خدمات ما مقتضی دفتر بیست و هر یک دفتر مستلزم شاهد آن باشد و نمی پسندیم که
بتفصیل خودستائی این مضمون مختصر را طول دهیم۔

(۳) در کارنامهٔ ملازمت سرکاری ما خدمت مددگاری صدر محاسب سرکار عالی
یادگاری از ما دارد که موازنهٔ شاهی را بر وقت مقررهٔ اش پیش از سال آینده بدرجهٔ اشاعت

آوردیم که جانشینان ما در زمانهٔ ماضیه ازین قاصر بودند و در عهد مددگاری معتدبال گزارهای فراغت دریافت و تحقیقات انعام را باینی سرانجام دادیم که بعض از بلندپایگان خود غرض در صدد استیصال ملازمت ما شدند معاصرین ما از تفصیل این اجمال خبردارند. فیصله های ما که هیچ یکی از آن خالی از قدر سرکار نیست مصداق شهادت تحریریست. وقت ما ساعد نبود ولی بخت ما خوش بود که این عهده را به طریقی از دست دادیم که جائزه عهدهٔ اول تعلقه داری ضلع بدست آمد (ع) عدو شود سبب خیر گر خدا خواهد۔

(۴) از آثار ملازمت پایگاهی قطع نظر از رونق و آبادی و وقار آباد و خوش انتظامی هر یک صیغهٔ اضافهٔ یک لک و ر مداخل ارسالی آن علاقه گوی از جانشینان متقدمین ما می برد تا بحدی که از افراد رعایا یک نفس هم بنا رضامندی خود برنخاست۔

(۴) ختم ملازمت و آغاز وظیفهٔ حسن خدمت

(۱) روزی که از ملازمت سرکاری و غیر سرکاری سبکدوش و بوظیفهٔ حسن خدمت کامیاب شدیم مشکل ترین روزها بود که کار و بار خانه داری را به مساوات مخارج با مداخل درست کنیم دو چیز است که وظیفه یابان را پریشان حال می کنند یکی بی شغلی بعد از ترک خدمت و دیگری تخفیف مداخل ما از مشکل اولین به همین شغل خود فکری نداشتیم ولیکن از دومین مشکل خیلی سراسیمه شدیم حیف است که ما در زمانهٔ ملازمت بر اصول اهل هنود کاربند نشدیم و مخارج خود را در نصف مداخل نداشتیم پس جز این چاره نبود که در جمیع مصارف خود تخفیف کنیم. پیش از همه مکانی را از املاک خود بفروش دادیم و از بار قرضه که بمقدار کثیر بود سبکدوش شده موازنهٔ مخارج مستقله را

بمساوات مداخل وظائف درست کردیم۔ ازین عمل جابرانہ تا شش ماہ خیلی مشکل افتاد کہ تفصیلش صداع افزای ناظرین پیش نیست۔ این قسم تضعیف نہ کار ہر کسی باشد اگر جمیع افراد خانہ ما درین خصوص شریک حال و ہمدردی نبودندی از کامیابی منصوبہ ما متوقع نبود و با وجود این توانیم گفت (ع) این کار از من آمد و مردان چنین کنند ؎

(۵) خدمات عامّہ

(۱) در عرض زمانہ ملازمت تا شش سال فرائض رکنیت مجلس صفائی حیدرآباد و تقریباً تا چار سال رکنیت مجلس طبابت را سر انجام دادیم و ہمدرین عرض مدت یک سال وائس پریسیڈنٹ مجلس صفائی ہم منتخب شدیم و تا دو سال رکن مجلس وضع قوانین سرکار عالی (لیجسلیٹو کونسل) بودیم و پس از وظیفہ یابی ہم شش سال دیگر فرائض خدمت رکنیت مجلس صفائی را ادا کردیم و در ادائی فرائض خدمت آخر الذکر بسیار جگر کاوی نمودیم و خون جگر خوردیم تا در صحت مزاج ما فتوری واقع شد و لیکن بعالم مجبوری مستعفی شدیم۔ آنانکہ بدون معاوضہ خدمت حسبۃً للہ این قسم کارہا می کنند۔ خدمات شان باعمال خود غرض نمی سازد و سرپرستان شان نداق قدر این قسم کارہا ندارند و پسند خاطر ما نبود کہ برخلاف شان بمدارج عالیہ گرائیم و عمر صحۂ اوقات خود را تنگ کنیم بنا بر این بوجہ ناسازی مزاج ما ازین صحبت کنارہ گرفتن ناگزیر افتاد۔

(۲) زمانی چند خدمات خود را در انتظام طغیانی رود موسی حیدرآباد وقف کردیم۔ مشکلہا پیش آمد و پا لغزی ہا رو نمود باری بمردانگی و ہمت از عہدۂ این کار بیرون آمدیم

لله الحمد که محنت شبانروزی ما مقبول بارگاه آقای ولی نعمت ما شد و بحکم اقدس و اعلی پروانهٔ خوشنودی سرکار ما را عطا کردند۔

(۳) تا دو سال اڈیٹر و پروپرائٹر عزیز الاخبار بودیم و این اشاعت مقبول عام شد و در عرصهٔ قلیله ما خلش متکفل مخارج گردید ولیکن کوتوال وقت (نواب اکبر الملک مرحوم) طرز و آئین کار ما را پسند نه کرد و کار بجائی رسید که ما برضای خویش مسدودی اخبار خود را ترجیح دادیم

(۴) شغل تالیف و تصنیف ما که ذکرش می آید من وجهٍ همدرین باب داخل است

(۶) تالیف و تصنیف و صلهٔ آن

(۱) از بست سال شغل تالیف و تصنیف داریم و بعد از ترک ملازمت و حصول وظائف حسن خدمت همه وقت ما از ساعت هشت صبح تا ساعت پنج شام وقف همین شغل است در آغاز این شغل توجه ما به ترتیب قوانین سرکار آصفیه مائل شد وقتاً فوقتاً بیست تا مجموعهٔ قوانین مالگزاری مرتب کردیم و سه تا مجموعهٔ قوانین حساب و فینانس و دو تا مجموعهٔ سررشتهٔ انعام که هر ایک بنامی معروف است و مجموعهٔ مختصری موسوم به شیرازهٔ دفاتر که مشتمل بر آئین دفترداری بود از این شغل محمود نفع کثیر بدست آمد یعنی در صلهٔ ترتیب و تالیف این کتب بدفعات شش هزار روپیه انعام از سرکار آصفیه عطا شد و زر کثیر در وجه قیمت این کتب گیر آمد و بنیاد مذاق این کار استحکام یافت از همین پول مکانی ساختیم با خانه باغش که خیلی وسیع و جامع ضروریات موسوم به عزیز ولا و عزیز باغ است۔ همدرین مکان حصهٔ مختصری از برای این شغل مخصوص کردیم و مطبعی خاص بنام عزیز المطابع قائم کردیم (هفتاد و پنج هزار روپیه صرف اینهمه کارها شد) و از رفته

پارینه سبکدوشیم دست داد- پس میلان طبع ما بسوی فنون دیگر شد-

(۱) کتابی در فن سیاق نوشتیم که (سیاق دکن) نام دارد آنریبل نواب عماد الملک بهادر سی ایس- آئی- ناظم تعلیمات دولت آصفیه خیلی پسندش کرد و برای تعلیم المعلّمین مخصوصش فرمود این رساله مفید بر علم و عمل سیاق محتوی است با مذاق تاریخی این فن و نظر بر ضرورت اهل ملک تالیفش را بزبان اردو پسندیدیم هر مجلّدش به قیمت سه روپیه بفروش می رود مشاهیر هند این را خیلی پسندیدند و اهل دکن قدرش افزودند- شمس العلما- علّامه شبلی نعمانی تقریظی مبسوط برین تالیف نوشته است که دیدنی دارد- در عزیز المطابع ما طبع شده و بر صد و هشتاد صفحات شامل-

(۲) ازان بعد خیال ما رجوع شد به فنّ سیر و تاریخ- سه تا کتاب هم درین فن نوشته ایم یکی تاریخ النوائط که محتوی بر حقیقت و رسم و رواج و مخصوصات این قوم است و از سوانح عمری بعض مشاهیر قوم هم درین کتاب ذکری کرده ایم- نواب محسن الملک مرحوم و علامه شبلی و شمس العلما حالی پانی پتی و سر رچرڈ ٹیمپل و هم بسیاری از مشاهیر هند تقاریظ خود بر این کتاب نوشته اند- این اوّلین تالیف ماست که برای قوم نائط بدین جامعیّت در اردو زبان حلیه اشاعت در بر کشید- بر پانصد و شصت و شش صفحات شامل و در عزیز المطابع ما چاپ شده هر مجلدش به پنج روپیه فروخت میشود-

(۳) تالیف دیگر ما درین فنّ لطیف (محبوب السیر) است بفارسی زبان که خاصتهً به بیان آئین سلطنت رانی آقای ولی نعمت ما والی سلطنت آصفیه دام اقباله نوشته ایم

وطرز انتظام بست ساله سلطنتش را نقش بسته ایم شامل است بر هفتاد و چهار صفحه و نگارستان آصفی ضمیمهٔ اوست که از مؤلف دیگر است مشتمل بر حالات نیاکان آصف سادس ادام الله اقباله در عزیز المطابع ما طبع شده هر مجلدش سه روپیه قیمت دارد۔

(۴) تالیف سوم ما درین فن عطیات سلطانیست و این تاریخی است متعلق به عطایای سلاطین سلف از قسم جاگیر و انعام و غیر ذلک۔ اقسام عطا و طریقهٔ عطا ها ـ حسن سلوک سلاطین سلف با ورثا معاشداران را بآئینی بیان کرده ایم که در هر باب آن ترجیح عهد میمنت مهد آقای نعمت ما ادام الله اقباله ثابت میشود۔ شائقین فن تاریخ این را خیلی پسندیدند ابو المظفر مولوی سعید الدین رامپوری و خصوصاً شمس العلما حالی پانی پتی در تقریظ خود این را بسیار ستوده است و محاسن آنرا بتفصیل تمام وانموده۔ کتابیست در اردو زبان و بر صد و نود و نه صفحات شامل از عزیز المطابع ما هر مجلدش بقیمت سه روپیه بدست می آید۔

(۵) اولین کتاب ما در فن فلاحت بزبان اردو فلاحة النحل است که طرز کاشت نخله را در ممالک عرب و عجم با خصوصیات هند با ئین بهین بیان کرده ایم و تجارب فلاحان عرب و هند را با منافع این درخت و امراض آنرا با طریقهٔ علاجش بحیطهٔ رقم آورده ایم محکمهٔ اعلامی فلاحت سرکار هند این را بهترین کتاب در سائر تالیفات هند قرار داده و از سرکار آصفیه بصله تالیفش دو صد روپیه انعام به مؤلف حقیر عطا شد و بر دو صد و هشتاد و پنج صفحات شامل هر مجلدش از عزیز المطابع ما بقیمت دو و نیم روپیه حاصل میشود۔

(۶) دومین تالیف فن فلاحت (کاشت انگور) است که به اردو زبان تالیفش

کرده ایم که بر چهار صد و چهل و شش صفحات شامل - از جملهٔ ضروریات کاشت این درخت
بخصوصیت آب و هوای هند با تجارب فلاحان عرب و هند بخوبی کامل کرده ایم - سرکار
آصفیه بصلهٔ تالیف این کتاب هم از دو صد روپیه انعام مؤلف را نواخت و محکمهٔ زراعت
سرکار هند اعتراف عدیم البدلیش ساخت - هر مجلدش را سه روپیه قیمت مقرر بود و حالا
بیادگار قیصر مرحوم هند این را برای کتب خانه های عام وقف کرده ایم که بدون معاوضه
قیمت داده میشود -

(۷) سومین تالیف فن فلاحت متعلق به کاشت بقولات است که به زبان
اردو (کاشت ترکاری) نام دارد و بر صد و پنجاه و هفت صفحات شامل - اهل هند
خصوصاً - اهل دکن را عموماً خیلی مفید ثابت شد بسیار قدرش کردند و دست بدستش بردند
شائقین فن فلاحت سیما مولوی ملا عبد القیوم مغفور تقریظی بسیط بر محامد و منافع این کتاب
نوشته هر مجلدش از عزیز المطابع ما به قیمت دو روپیه گیر می آید -

(۸) غرائب النحل خجسته تالیف ما در فن نحل است بزبان اردو که علم و عمل این
فن را بسلک بیان کشیده ایم و چیزی که با کمال تلاش گیر نمی آمد بجگر کاوی ها بدست آورده ایم
میرزا مهدی خان کوکب تخلص که از مشاهیر فضلای هند مذاق این فن دارد تقریظی لطیف برای
این نوشته شائقین فن نحل خیلی پسندش کردند - در ذخیرهٔ علوم و کتب خانهای هند درین فن
همین یک کتاب است و بس هر مجلدش از عزیز المطابع به قیمت سه روپیه بدست می رسد

(۹) در فن طیور تالیف مختصر ما تحفة الحکام در اردو زبان و این نتیجهٔ ذوق و شوق ما

با کبوتر بازی است۔ از مدتی دراز در اسباب تفریح خود کبوتران رنگین را داخل داشتیم و از جمیع اقسام رنگین قسمی را نگذاشتیم۔ چون آقای ولی نعمت ما دام اللہ اقبالہ این سرمایۂ دل خوش کن را بمراحم خسروانہ پسند و قبول فرمود کتابی مختصر مشتمل بر احوال کبوتر و طرز نگہداشت و تشخیص امراض و طریقہ علاجش مرتب کردیم۔ تا تجربہ باشد شائع نزود۔ للہ الحمد کہ این تالیف مختصر ہم بملاحظہ آقای ولی نعمت ما شرف قبولیت حاصل کرد۔ بر صد و چہل و سہ صفحہ شامل و از عزیز المطابع ما ہر مجلدش بقیمت دو روپیہ گیرمی آید۔

(۱۰) اولین تالیف ما در فن لغت اصطلاحات دکن است کہ باعتبار ضرورت عامہ مخصوص است برای حیدرآباد اندرین رسالۂ مختصر کہ بر دو صد و نود صفحہ شامل است۔ تعریف اصطلاحات ملک را بزبان اردو کردہ ایم ہر قدر نسخ این کہ در عزیز المطابع ما طبع شد بفروش رفت و موقع طبع ثانیش دست نداد۔

(۱۱) تالیف آخرین ما در فن لغت آصف اللغات باشد کہ لغتی مبسوط برای فارسی زبان است۔ ہر لفظ فارسی را بزبان فارسی تعریف کردہ بہ بیان اختلاف یا اتفاق محققین فرس بر آخر ہمہ رای خود عرض کردہ ایم و از ماخذ الفاظ ہم بحثی و ہما امکن از سند اساتذہ ہم کار گرفتہ ایم و بالآخر ترجمۂ با محاورۂ لفظ مذکور بزبان اردو و با سند زبان دانان ہند پیش کشیدہ ایم۔ این کتاب مبسوط شامل است بر لغات مفردہ و مرکبہ و اصطلاحات و استعمالات و مقولہای عجم و امثال زبان فارسی متوقع بر بست و ہشت جلد و ہر یک جلدش محتوی بر شش صد صفحہ و دو سال گذشت کہ آغاز این کار کردہ ایم و الی یومنا ہذا چار تا جلدش شائع شد و اگر سلسلۂ کار ہمین منوال جاری

ماند و مساعدت وقت زندگانی و صحت ما را محفوظ دارد در سه سال دیگر اشاعت یک جلدش
صورت گیرد. ان شاء الله المستعان. مصارف تحقیق طبع یک جلدش برای پانصد نسخه هزار و چهارصد
و شصت روپیه و اعانت سرکار هند به سبیل آنریریم پانصد روپیه سکه گورنمنت و علی هذا القیاس
امداد سلطنت آصفیه هم برای یک جلدش نقد پانصد روپیه سکه محبوبیه می باشد و از امرای
کرام حیدرآباد نواب فخر الملک بهادر وزیر تعلیمات هم به هر یک جلد این کتاب صد روپیه
انعام مقرر فرموده است پس بعد وضع این امداد کلاً تقریباً هزار و دو صد روپیه سکه محبوبیه باشد
باقی مصارف این را مداخل فروخت تالیفات ما تکفل. ما جمیع نسخه های مطبوعه اش را وقف
کرده ایم برای کتب خانه های عام و محمدن علیگده کالج بطریق تحفه و دیگر آن به تحت امداد کتبخانه های
عام و مدارس) می آید. همین یک تالیف وقیع است که هز اکسلنسی لارد منتو با لقابهم وایسرای گورنر جنرل
اجازت ڈڈیکیشن به نام نامیش داده و بخیال ما این اولین مثال است که تالیفی بنام نامی گورنر جنرل
هند معنون شد. شایقین خریداریش را گیر نمی آید الا بطریقی که اشاره اش بالا گذشت همانا این
کار است خیلی سترگ و حالا همه وقت ما وقف همین کار است. و مساعی ما وابسته حیات مستعار
السعی منی و الاتمام من الله (ســـ۵) فکر صد سال می کنند بنده ها بر سرش مرگ می زند خنده ها. هر قدر
کتب که در ماخذ این داخل است آن را به ایشیاتک سوسائٹی بنگال وقف کرده ایم تا اگر از تکمیل
این قاصر مانیم. آلات واد و اتش را به سوسائٹی مذکور بسپاریم و همین است وصیت ما با اولاد خود
و حقوق تالیف این کتاب را هم از برای پبلک وقف کرده ایم تا اشاعت های آینده پابند
اجازت ما و ورثای ما نباشد.

(۱۳) تالیف دوازدهم ما در شعر و سخن (کلیات نظم ولا) نام دارد که شامل است بر قصائد و غزلیات و رباعیات و نظم تاریخی و آن همین یک کتاب است که حیوة العزیز دیباچهٔ اوست سخن سنجان قدر شناس قدرش کنند و دست بدستش برند. تا قصائدش مخصوص است به مدح آقای ولی نعمت ما - آصف جاه - نظام الدوله نظام الملک میر محبوب علی خان بهادر فتح جنگ - جی - سی - یس - آئی - جی - سی - بی - آصف سادس - آصف تخلص فرمانروای سلطنت آصفیه حیدرآباد دکن دام اقباله که تعلق عاطفتش روزینه خوار وظیفهٔ حسن خدمتیم ادام الله اقباله وضاعف اجلاله - دیوان غزلیات ما رنگ نوی دارد و پایبند طرزی از سخن سنجان سلف نیست و هر یک رباعی ما حامل مثلی از هشتاد و پنج امثال فارسی زبان - و در آخر همه نظم تاریخی ما هم بسادگی و بیان واقعی و هم بصنائع و بدائع فن جمل جلوه کنان - بر حاشیهٔ هر یک صفحه حل اصطلاحاتش کرده ایم و در خاتمه اش فرهنگی خاص بترتیب حروف هجا آورده ایم - دو و نیم روپیه قیمت هر مجلدش نظر بگران قدرش خیلی ارزان است و به ارزانی جنس بازار سخن بسیار گران

(۴) اوسط شمار صفحات مسوادات قلمی ما تا بحال بست هزار باشد -

(۷) امداد بکتب خانهای عام و مدارس و دیگر غربا از مدخل قیمت تالیفات

(۱) نتیجهٔ شغل تالیف و تصنیف ما وقف است از برای مدارس و کتبخانهای عام - بعض کتب را بفروش نمیدهیم و مخصوص کرده ایم برای مدارس و کتب خانهای عام همچو تالیف ما (کاشت انگور) که بیادگار قیصر هند مرحوم وقف خاص است و هم چنین تالیف ما آصف اللغات که حصهٔ از آن برای مدارس وقف است و حصهٔ دیگر برای (محمڈن علیگڈه کالج) آنانکه بیست روپیه

برسبیل عطا بخزانه کالج میرسانند و رسیدش را بمصنف می سپارند استحقاق حصول بست و هشت جلد آصف اللغات دارند۔ چار تا جلد شائع شده را معًا بخدمت شان میرسانیم و جلدهای مابعد را بعد از اشاعت در زمانه آینده بخدمت شان می فرستیم و این معاوضه مقرره درحقیقت بقدر یک ثلث قیمت کاملهٔ آصف اللغات است۔

(۲) و از دیگر تالیفات ما آنچه بفروش می رود از مداخل آن کتب قدیمهٔ فنون مختلفه زبان عربی و فارسی وغیره که کمیاب و نایاب باشد خرید کرده بر مواقع مناسبه به مدارس و کتبخانهای عام وقف کرده میشود و بهترین تدبیری که ما را درین خصوص کامیاب می کند طریقهٔ تبادلهٔ کتب است که کتب فروشان حیدرآباد سیّما مُلّا محمد مراد و امثال این قسم معاملت را به زر نقد ترجیح می دهند یعنی کتب قلمی و مطبوعه و نایاب و کمیاب را که بدست شان میرسد به بدل تالیفات ما می سپارند بالجمله تا دم تحریر هر قدر کتب قدیمه و هم از تالیفات ما که وقف مدارس و کتب خانهای عام شد تفصیلش به پائین عرض میشود۔

(الف) در سنه هزار و نهصد و هفت عیسوی پانصد و دو مجلدات کتب قدیمه با یکیک مجلد تالیفات خود قیمتی چار هزار روپیه بحکم و اجازت سرکار هند بدست ایشیاتک سوسائتی بنگال وقف کردیم۔

(ب) در سنه هزار و نهصد و هفت و هشت عیسوی صد و چهل مجلدات کتب قدیمه با یک یک مجلد تالیفات خود قیمتی هزار و هشتصد و سی روپیه بحکم و اجازت سرکار هند به بورڈ آف اکزامنرس کلکته برسبیل وقف فرستادیم۔

(ج) در سنه هزار و نه صد و هشت عیسوی صد و هشت مجلدات کتب قدیمه با یک یک مجلد تالیفات خود قیمتی چهار صد و نود روپیه بحکم و اجازت سرکار هند بدست مدرسهٔ عالیهٔ کلکته وقف کردیم۔

(د) در سنه هزار و نه صد و نه عیسوی صد تا مجلدات کتب قدیمه با یک یک جلد تالیفات خود قیمتی چار صد و پنجاه روپیه بحکم و اجازت سرکار هند بر سبیل وقف به علی گڑھ محمدن کالج فرستادیم۔

(ه) در سنه هزار و نه صد و نه عیسوی شش مجلدات کتب قلمی نایاب قیمتی هزار و پانصد روپیه بحکم و اجازت سرکار هند باز بدست ایشیاٹک سوسائٹی بنگال وقف کردیم۔

(و) در سنه هزار و نه صد و نه عیسوی پنجاه جلد کتب قدیمه قیمتی چهار صد و هشتاد و چار روپیه با جازت برٹش رزیدنٹ حیدرآباد بر سبیل وقف به بورد اف اگزامنرس کلکته فرستادیم۔

(ز) در سنه هزار و نه صد و ده عیسوی صد تا مجلدات کتب قدیمه قیمتی پانصد روپیه با جازت برٹش رزیدنٹ حیدرآباد بدست مدرسهٔ عالیهٔ کلکته وقف کردیم۔

(ح) باز در همین سنه چار صد عیسوی صد تا مجلدات کتب قدیمه قیمتی هفتصد و پنجاه روپیه بحکم و اجازت سرکار هند بر سبیل وقف به مدرسهٔ عالیهٔ کلکته فرستادیم۔

(ط) باز در همین سنه چار صد عیسوی صد تا مجلدات کتب قدیمه با یک یک مجلد تالیف خود قیمتی پانصد و پنج روپیه بحکم و اجازت گورنمنٹ آف مدراس بدست اسلامیه لائبریری اراس وقف کردیم

(ی) باز در همین سنه جاریه عیسوی هشتاد مجلدات کتب مطبوعه با یک یک مجلد تالیفات ما قیمتی تقریباً هشتاد روپیه بدست انجمن مفید الاسلام کلکته وقف کردیم۔

(ک) باز در همین سنه جاریه عیسوی صد مجلدات فن فلاحت از تالیفات خود قیمتی دوصد و هفتاد و پنج روپیه برای تقسیم به کاشتکاران در رسته فلاحت کانپور با جازت سرکار هند بدفتر زراعت کانپور فرستادیم۔

(ل) در سنه هزار و نهصد و هشت عیسوی چهارصد مجلدات فنون مختلفه از تالیفات خود قیمتی هزار روپیه با جازت سرکار آصفیه بامداد مصیبت زدگان طغیانی رود موسی حیدرآباد عطا کردیم۔

(م) در سنه هزار و نهصد و هشت عیسوی از آمدنی قیمت تالیفات خود دوصد و بیست زر نقد و ده روپیه ماهوار چین حیاتی بضمانت وظیفه حسن خدمت بنده منظوری سرکار آصفیه باعانت سیلاب زدگان طغیانی حیدرآباد دادیم و مقرر کردیم۔

(۸) اعزازات و خطابات و انعامات

(۱) آقای ولی نعمت ما والی سلطنت آصفیه بجلدوی خدمات ما در سنه هزار و سیصد و دوازده هجری ما را بخطاب خان بهادر نواب عزیز جنگ بنواخت و در معاصرین ما ممتاز و مفتخر ساخت۔ ادام الله اقباله و اجلاله الی یوم القیامه۔

(۲) در سنه هزار و نهصد و هفت عیسوی نواب گورنر جنرل هند بالقابهم باعتراف خدمات ما خطاب (شمس العلماء) با خلعت و تمغایش عطا فرمود و در سنه هزار و نهصد و ده عیسوی

بجلدوی خدمات عام بخطاب خان بهادر ممتاز نمود و با سند این اعزاز قیمتی شمشیری هم فرستاد و بروی قانون اسلحه ما را مجاز استعمال هر قسم سلاح در کل ممالک هند فرمود (ع) شکر نعمتهای او چندانکه نعمت های او۔

(۳) در سنه هزار و نهصد و ده عیسوی۔ کونسل آف ایشیاٹک سوسائٹی بنگال ما را۔ اے۔ ایم۔ اے۔ ایس۔ بی قرار داد که مراد از (ایسوشییت ممبر آف ایشیاٹک سوسائٹی بنگال) باشد و این اعزازی خاص است در حلقهٔ اہل علم۔

(۴) در سنه هزار و هشت صد و نود و نه عیسوی بورد آف دائرکٹرس ریلوے انگلند از برای ما (عطیه سلور فری پاس) فرستاد و این تمغه ایست مثلث از نقره که بواسطهٔ آن از حیدرآباد دکن تا اسٹیشن های واڈی و بجواڑه و منماڑ بدرجهٔ اول با دو خدمتی بدرجهٔ سوم) بدون معاوضه کرایهٔ سفر توانیم کرد و این صلهٔ امداد خدمات ماست که در زمانهٔ ملازمت پاگاهی بحق نظام ریلوی سر انجامش دادیم۔

(۵) در سنه هزار و هشت صد و نود و نه عیسوی نواب سر وقار الامراء وزیر اعظم سلطنت مرحوم آصفیه ما را بصلهٔ خدمات تالیف و تصنیف انعام ساعت طلا با زنجیرش و چوب دستی خودش با دستهٔ طلاکار و یک ضرب تپنچه و دو ضربی عطا کرد که هر سه مالیت هزار و پنجصد روپیه دارد و این ورای شش هزار روپیه انعام نقدی است که بر هر یک کتاب قانون مؤلفهٔ ما بتفاریق از خزانهٔ شاهی سرکار نظام ادام الله اقباله عطا شد که ذکر مجملش در بیان ششم گذشت

(۹) صحت مزاج

(۱) یاد داریم که تا دوازده سالگی عمر صحّت ما درست نبود یعنی در هر سه ماه مبتلای تب و لرزه می شدیم و دائما سلسلهٔ سرفه جاری و قوای جسمی خیلی ضعیف بود - اکثر اطبای یونانی اندیشهٔ مرض دق می کردند - امّا در آغاز شباب بفضل الٰهی شامل حال ما شد و خیلی تندرست و کاری شدیم ولیکن بعد از آنکه قدم در عرصهٔ ملازمت نهادیم اصول حفظان صحّت را یکسر از دست دادیم که بعد از چاشت و شام راحت و فرصت یک لحظه نمی گرفتیم و بکار نوشتن و خواندن مصروف می شدیم و هیچ پروای پابندی وقت طعام هم نمی کردیم - لهٰذا سوء هاضمه کم کم جا گرفت و ما به بی اعتنائی بر آن نگاهی ادویهٔ مؤید هضم بغفلت بسر می بردیم چون مدارج خدمت ما ترقی کرد و سامان سواری بهم رسید نعمت مشی هم از دست رفت و به ضرورت ورزش جسمی اعتنائی نه کردیم و تا سی و یک سال ملازمت بهمین طریق گذشت و فعل جگر درست نماند و در قرب زمانهٔ وظیفهٔ حسن خدمت دفعةً مبتلای درد گرده شدیم و در قاروره ما رنگ سرخی نمودار شد و مرض یرقان مزید علیهش پس ناچار به مداوای آن پرداختیم امّا خود را پابند ورزش نه ساختیم و بدین سبب که بعد وظیفهٔ حسن خدمت قلم از دست نیفتاد و مرض ریگ سرخ مصاحب مستقل شد بعد پنجاه و پنج سالگی عمر آثار وجع مفاصل پیدا شد - خواجه بیدار شد بعد از خرابی بصره - بیداری ما مصداق مشت بعد از جنگ قرار یافت - رحمت بروی پاک نواب رفعت یار جنگ مرحوم اوّل که بیست سال پیش از نتیجهٔ غفلت ما آگاه کرده بود و داکتر نشی کانت چگنه باتنی هم پنج سال پیش از آن همدرین باب با ما گفتگوئی کرده بود - خدا ایشان به بخشد و توفیقی بما دهد که بر نصیحت همدردان

بی غرض هیچ اعتنا نه کردیم تا نوبت بدینجا رسید که کار و بار خود بند کردیم و بدفع امراض لاحقه متوجه شدیم زمانی چند در مدراس اقامت ورزیدیم و از بی‌شغلی خیلی پریشان شده — کم کم بکار خود رجوع کرده ایم — حالا علاوه استعمال ادویه و اکما سامان ورزش جسمانی را بر خود واجب قرار داده ایم یعنی صبح ساعت پنج و نیم بیدار می شویم و بعد از نماز صبح از ورزش و ناشتا شکستن و حوائج ضروری فراغ یافته از ساعت هشت تا یازده و نیم بکار نوشت و خواند مشغول می باشیم و پس ازان بآب نیمگرم غسل کرده باز به ورزش می گرائیم و ساعت دوازده و دو ربع بالا فارغ از طعام قلیان را بمصاحبت کشیده بسیر اخبار بینی تا ساعت دو — راحت می گیریم و زان پس توی خانه تا نیم ساعت مشی می کنیم و بعد فراغ از نماز ظهر باز بکار نوشت و خواند رجوع می کنیم و ساعت پنج قلم از دست می گذاریم و بعد نماز عصر تا شام بسیر خانه باغ می گرائیم و پس از نماز شام و ورزش — شام خورده باز قلیان را بار می دهیم و بعد از نماز عشا — توی خانه چهل قدمی کمابیش یک میل کرده باستراحت می رویم — الحمد لله سلسلهٔ این طرز عمل خیلی مفید ثابت شده و آثار این پیداست که مرض لاحقه بترقی نگراید و کم کم زائل شود — آنانکه همچو ما ذوق تالیف و تصنیف دارند برای حفظ ما تقدم خود از غفلت ما سبق گیرند و بیقین دانند که محنت دماغی بدون ورزش جسمانی قائم نمی ماند —

(۱۰) اولاد

(۱) دو پسران ما (غازی الدین احمد) و (محی الدین احمد) هر دو کتخدا و سلک ملازمت این دولت ابد قرار اند — اولین جوان صالح و قوت بازوی ماست .

ملازمت مراسلت دفتر تالیف ما را احسن انجام می دہد۔ ودوّمین متکفّل ضروریات وحوائج خانہ داری ماست ودرین کار سلیقۂ خوبی دارد۔ سوّمی پسر علی الدین احمد را شبابش آغاز ودر نظام کالج حیدرآباد زیر تعلیم ونگران تیمارداری ماست وازین کار خبردار و حکیم طبیب از دواخانہ۔ خانۂ ما عہدہ برآست۔ رکن الدین احمد چارمی پسر با دوازدہ سالہ ودر مدرسہ اعزہ زیر تعلیم واز شش دختران خرد وکلان یکی کد بانوست کہ بعد از بیوگی بعقد ثانیش ترک آئین خاندان کردہ ایم وبدرگاہ ایزدی دعامی کنیم کہ مدعیان شرافت را دین کار خیر توفیقی عطا کند۔

(۱۱) سیاحت

(۱) از بدو شعور خود دلدادۂ سیاحت وسیر ممالک بودیم حیف است کہ پابندی ملازمت موقع آن دست نداد واستحقاق رخصت را بضرورت ہای شدیدہ ناگزیر بکار گرفتیم۔ ہر چند می خواستیم کہ گاہ گاہ بہ تبدیل آب وہوا سفر ما مصداق بیک کرشمہ دو کار شود ولیکن افسران ما رخصت آن نمیدادند خوش وقتی ما بود کہ بحیثیت عہدۂ ما موقع نقل وحرکتی چند بدست آمد۔ اعنی۔

(الف) در سنہ ہزار وسہ صد وپنج ہجری چون نواب سرآسمانجاہ مغفور وزیر اعظم سلطنت آصفیہ عزم شملہ کرد انتخاب ما بطریق خزانہ دار سفر فرمود۔ ہمدرین سفر بالا رود فرن وسیرای ہند اتّفاق شرف ملاقات افتاد وہمدرین سفر موقع آن بدست آمد کہ وزیر اعظم ریاست از عرق ریزی وخدمات ما آگاہ شود۔ چارصد روپیہ انعام در اثنای ہمین سفر عطا شد واز گرم وسرد زمانہ تجربہ ہای بسیار بدست آمد۔

(ب) در سنه هزار و سه صد و شش هجری هم برین طریق در سفر کلکته همرکاب نواب ممدوح الشان بودیم حیف است که سانحهٔ رحلت اهلیهٔ ما در حیدرآباد از دوران سفر واپس آورد و چنانکه باید موقع سیر بنگال بدست نیامد۔

(ج) در سنه هزار و سه صد و هفت هجری همعنان با نواب ممدوح الشان به بندر بمبئی رفتیم موقع ملاقات سرتیودهی بدست آمد و با اکثر مشاهیر آن مقام فیضان صحبت و ملاقات حاصل شد و تجارب بسیار با خود آوردیم۔

(د) در سنه هزار و سه صد و هفت هجری هم برین منوال در سفر بجواره و ورنگل با نواب ممدوح همسفر بودیم و ازین هم سفری های متواتره چیزی که بما افادت بخش شد۔ واقفیت وزیر اعظم بود از طرز و روش ما خدایش مغفرت کند که ما را بسیار دوست میداشت و از جملهٔ خدمات علمی ما خیلی واقف بود و بواسطهٔ همین واقفیت در همهٔ تقاریب سرکار ما را بحیثیت مؤلفی یاد می فرمود

(ع) آن قدح بشکست و آن ساقی نماند۔

(۲) سفر مدراس را بارها اتفاق افتاد و اکثر اضلاع این صوبه را دیده ایم و بزمانهٔ ملازمت خود بسبیل دوره مشاهدهٔ اکثر اضلاع و تعلقات ممالک محروسهٔ سرکار عالی کرده ایم و برین موقع به تحقیق اصطلاحات ملک که ذخیرهٔ تالیف ما (مصطلحات دکن) بود از بزرگان هر یک مقام نعمتی بدست آوردیم۔

(۳) دو بار اتفاق سفر اجمیر شریف افتاد و بضمن همین سفر بهره اندوز ریاست اندور هم شدیم و ساعتی چند بسیر دار السلطنت برخوردیم۔

آنانکه بشغل تالیف و تصنیف ذوق دارند و همه وقت خود همچو ما در همین شغل می گذارند باید که از همه سال ـ ماهی را برای تبدیل آب و هوا خاص کنند این نعمتی است که بعد از نقصان بسیار حاصل کردیم و حالا بر همین اصول کاربندیم ـ

(۱۴) طرز معاشرت عام

(۱) شک نیست که طرز معاشرت ما مثل مسلمانان هند است ولیکن چیزهاست که ما نمی پسندیدیم و ترمیم و اصلاحش دخل و تصرف کرده ایم چنانکه ـ

(الف) در تقاریب تهنیت رسم و رواج هند را یک لخت خیرباد خواندیم و از نقصان مایه و شماتت همسایه خود را وارهاندیم اگرچه بعض معاصرین و اقربای ما حرف گیری می کنند و بعضی از بزرگان ما در اناث زهرخندی می زنند و در بعض مواقع ما را درین خصوص مشکلها پیش آمد ولیکن ما هم استقلال خیال خود را از دست ندادیم و از بالغزی محفوظ ماندیم ـ

(ب) در مراسم تعزیت هم اصلاحی چند از خصوصیات ماست که بر بنای عمارت خانه و خانه باغ خود قناعت نکردیم بلکه در گورستان هم مسکن حقیقی را پیش چشم خود درست کردیم ـ اکثر مسلمانان هند این را شگون بد گیرند ـ بخیال ما قدرش در آنوقت دانند که بمیرند

(ج) مصارف عرس و فاتحهٔ اقربای مرحوم و بزرگان دین را بشکل مشاهرهٔ مستقل مقرر کردیم و به مستحقین آن بسپردیم و بخیال ما این طرز عمل من حیث المجموع فائق تر است از جمع مولودخوانان و جماعت حفاظ اجیر و لقمه های چرب از برای دوستان غیر مستحق ـ

(د) آنان که به عیادت قدم رنجه می کنند با مثال رسم و رواج ـ کرایه سواری شان

اصلاً نمی دهیم و مهمانی شان هم نمی پسندیم چه ضمناً ولی ما مجبور می شویم که زود برگردند اگرچه ناخواسته روند تا آنکه بوفور همدردی حصه از خدمت بیمار به ذمه خود گیرند البته آن دارند. اگر احتیاج همچو همدردان داریم خدمات شان را بجان و دل قبول کنیم۔

(ه) به دعوت تقاریب احباب که ورای یوم آدینه باشد اگر قریب شام است به سهر می رویم و اگر خلاف این وقت است بمعذرت می گرائیم که تفرقه انداز سلسله کار ماست واحباب انصاف دوست معذرت ما را قبول می کنند و می دانند که بجز عذر معقول چیزی دیگر نیست و همین طرز عمل ست بمواقع تعزیت۔

(و) تعمیل درخواست کسی اگر خارج از حیطه اقتدار ما یا برخلاف مصالح ما باشد بالفاظ صریح عذر می خواهیم حیف است که زمانیان این را نمی پسندند و وعده دروغ را بهتر ازین می دانند۔

(ز) ما وقت ملاقات خود ورای یوم الجمعه مخصوص داریم از ساعت پنج شام تا هنگام غروب بقصد سیر و تفرج در خانه باغ۔ آنانکه برخلاف این تکلیف می فرمایند و مکلف می شوند عذرخواهی کنیم حیف است که زمانیان بخود غرضی ناراض می شوند و بر اخلاق ما حرف می نهند۔

(ح) صاحبان اقتدار بضرورت احتیاج ما رعایت اشغال ما نمی کنند و کار از انصاف نمی گیرند بناءً علیه مهما امکن باوجود ضرورت دست از احتیاج شسته ایم و مصداق قهر درویش بر جان درویش باشیم۔ این طرز عمل ما را از آثار رعونت ما خیال می کنند حیف است که چنین نباشد۔

(ط) سخت گیری ما بر عمال و ملازمین شهرت دارد و می دانیم که کار نرمی بهتر از گرمی است

ولیکن آنانکہ در ہر کار خوگر پابندی وقت اند از دست غیر محتاطان غافل بہ سماجت ہم عہدہ برا نمی شوند ـ حیف است کہ درین روزہا قحط الرجال خدمت گذاران اہل است و از نا اہلان کار گرفتن نہ سہل ـ

(ی) حرمت ہر مذہب ملحوظ می داریم و تا حدیکہ در اعتقاد ما نقصانی پیدا نشود دلجوئی اغیار را می پسندیم مثلاً ـ در عید البقر از قربانی مادہ گاو و از خنزیر باشیم بر سبیل اخلاق کہ دل ہمسایگان ما آزردہ نشود ـ بیگانگان بر ما اعتراض کنند ـ توفیق از خدا است ـ

(ک) اہل و عیال خود را می پسندیم کہ بہیچ تقریب اقرباء شام بخانہ خود استراحت نہ کنند مہمانی ساعتی چند خوبتر است از غیر آن ـ اقربای خوگر رواج ازین طرز عمل خیلی برہم می شوند ـ انصاف بالای طاعت است ـ

(ل) اجانب غیر متعارف را بدون ذریعۂ ملاقات بخانۂ خود بار نمیدہیم و این طرز عمل برعکس زمانۂ ملازمت ما است و چشم دید لیل و نہار مقتضی ہمین است و بس ـ

(م) در تعلیم اناث نمی پسندیم کہ غیر ضروریات خانہ داری در سائلی چند بہ تعلیم مذہبی و اخلاق قدم شان بیرون رود و ہمین طرز عمل ما ست برای دختران خود کہ درین روزہا تعلیم زیادہ اناث ہم منافی تعلقات زن شوہری میشود الا با شوہری کم سواد ـ

(ن) در تبیض مراسلت با بلند پایگان ـ پابند قلم خاص خودیم ـ چون بناو ضعیفت زبان مجبوری دست دہد از معتبر ترین افراد این کار را می گیریم ـ اجمال نتیجۂ این احتیاط بہتر از تفصیل است کہ در خلاف ورزی این واقعات قبیحہ چشم دید ما است ـ

(س) از رنج و ملال هیچگاه بر طبیعت خود غالب نمی کنیم و یاد نداریم که در عالم همّت و عزم سلسلهٔ کار خود را از دست داده باشیم که نتیجهٔ آن غیر از نقصان مزید نباشد و این طرز عمل را تعلقی خاص است با فطرت خداداد۔

(ع) چون آغاز کاری کردیم بدون موانع غیر اختیاری از انجامش غافل نماندیم همین یک چیز است که دیباچهٔ کامیابی های ما شد و مساعدت وقت و بخت وابستهٔ این عجیبی نیست که همین یک صفت انسان آثار خوش بختی اوست۔ که قضا و قدر او را بدین صفت مخلوق کرد۔

دریغا که بگذشت عهد شباب / نواسنج پیریست پا در رکاب
دریغا ترنگ جوانی نماند / بچنگ آورم کامرانی نماند
ز پنجاه و شش عمر من درگذشت / بعصیان مرا آب از سر گذشت
ز اعمال خود هرچه دریافتیم / ز خود و خویش را بیخبر یافتیم
توانائی کارم از دست رفت / رسیداست عمرم به پنجاه و هفت
بدل بود منصوبهٔ کارها / نکردیم مشتی ز خروارها
سر خدمت خلق می داشتیم / ولی بهره زان نه برداشتیم
دلم را خیالم کند شرمسار / دریغا نکردم یکی از هزار
نیاوردم از عمر چیزی بدست / در آب و گل غفلتم پای بست
پشیمان ازین سرگذشت خودم / که شد حرف گیرش زبان قلم

خموشی به از هیچو عرض سخن — که پیدا شود مدحت خویشتن

نمایش گر کار خود از زبان — تجلای اخلاص سازد نهان

به دنیا همین یادگارم بس است — که مسکین ولا بندهٔ بیکس است

همین به که این نامهٔ ناتمام

به بیمایگی ختم شد والسلام

فهرست کلیات نظم ولا